

اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله بروجردی: سیاست‌ورزی یا سیاست‌پرهیزی

سیاست‌متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

اندیشه‌ی سیاسی
آیت‌الله بروجردی:
سیاست‌ورزی یا
سیاست‌پرهیزی
(۱۱۵ تا ۱۳۰)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۳/۳

چکیده

پژوهش حاضر، در راستای ترسیم چگونگی حضور روحانیت در سامان‌دهی زندگی سیاسی مردم ایران، به این پرسش پاسخ می‌دهد که مبانی دینی سیره‌ی سیاسی آیت‌الله بروجردی در دوران زعامت‌شان چیست؟ لذا مسأله‌ی این پژوهش، شناخت ریشه‌های دینی سیاست‌ورزی معظم‌له، چه در نحوه‌ی ورود به سیاست و چه در نحوه‌ی پرهیز از سیاست است و نشان می‌دهد که چگونه حوزه‌های علمیه، مراجع تقلید و فقهای هم‌عصر آیت‌الله بروجردی، تابع سیاست‌های اتخاذشده توسط ایشان بوده‌اند. در این پژوهش، از آن‌جاکه در دوران زعامت ایشان - بنابر مقتضیات زمانه - سیاست‌ورزی تفکیکی در دستور کار بوده است، از روش پدیدارشناسانه استفاده کرده‌ایم. بنابر این نوع سیاست‌ورزی، فقهای هم‌چون آیت‌الله بروجردی اگرچه در امر سلطنت دخالت نمی‌کردند، اما نسبت به مسائل دینی حساس بودند و در مواردی نیز به کارگزاران نظام سیاسی تذکراتی می‌دادند؛ عدم حمایت معظم‌له از جریان‌های فکری حوزوی و فقهای که بر حضور بیش‌تر روحانیون در مخالفت با نظام سیاسی حاکم اصرار داشتند، شاهد بر این مدعاست. مدعای این پژوهش آن است که سیاست‌ورزی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در دوران آیت‌الله بروجردی - مبتنی بر دوری جستن و پرهیز از سیاست به‌دلیل فقدان اقتضائات زمانه تنظیم می‌شده است. این روش، اندیشه‌ی سیاسی معظم‌له را با اندیشه‌ی سیاسی فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی متمایز می‌کند.

واژه‌های کلیدی:

اندیشه‌ی سیاسی اسلام، حوزه‌ی علمیه قم، آیت‌الله بروجردی، سیاست‌ورزی، سیاست‌پرهیزی، آیت‌الله کاشانی، فدائیان اسلام.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه

(r.eisania@isca.ac.ir)

مقدمه

غالباً برای تشریح و تبیین موقعیت و جایگاه افراد، جوامع، سازمان‌ها و نهادها به دو جانب - یعنی به گذشته و آینده - آنها توجه می‌شود؛ به عبارت دیگر، جهت تحلیل موقعیت هر یک از آنها و این که چه اندازه پیشرفت یا پس رفت داشته‌اند؛ آیا در کارشان موفق بوده‌اند؛ آیا به اهدافی که در سر داشتند، دست یافته‌اند یا نه؟ جهت دستیابی به پاسخ، به دو حس گذشته و آینده‌ی آنها نظر می‌افکنند. در این مقاله، آنچه مسأله‌ی ذهنی و عینی محقق را شکل می‌دهد این است که برای تحلیلی منطقی از وضعیت حوزه‌ی علمیه و روحانیون، و این که آنان چه درصدی از امتیاز را در سطح سیاست‌ورزی به خود اختصاص داده‌اند؛ آیا روحانیون امروز، خروج از اندیشه، منش و یا رفتار پیشینیان خود در ساحت سیاست داشته‌اند یا نه؛ نیازمند این هستیم که به تاریخ حوزه‌ی علمیه یا تاریخ سازانی هم‌چون آیت‌الله بروجردی نظر بیاندازیم.

آیت‌الله بروجردی که از بروجرد به اصفهان سفر کرده بود، پس از گذراندن چهار سال اقامت تحصیلی، در سال ۱۳۱۴ ه.ق به بروجرد بازگشت و به فرمان پدر ازدواج کرده و دوباره به اصفهان بازگشت. وی در مجموع ۸ سال در اصفهان به تحصیل و تدریس مشغول بود؛ نهایتاً در سال ۱۳۱۹ ه.ق در سن ۲۷ سالگی به نجف رفت و از محضر استادی هم‌چون آخوند خراسانی بهره برد؛ پس از ۸ سال اقامت در نجف به خواست پدر مجدداً به بروجرد بازگشت. در این زمان او مردی ۳۶ ساله، با ویژگی‌هایی هم‌چون: "سید سند"، "عدل و عدل معتمد"، "محقق مدقق"، "عارف به شرایع اسلام"، "خبیر به قواعد احکام"، "مروج احکام"، "تفه الاسلام"، "عمده العلماء العالمین"، "قدوه الفقهاء و المجتهدین" و "نور چشمان استاد که به هر نیکویی آراسته" است از طرف استادش آخوند خراسانی ملقب شد. چند ماه از بازگشت ایشان به بروجرد نگذشته بود که پدرش رحلت کرد و او در بروجرد به مدت ۳۳ سال ماندگار شد و بر عروه‌الوثقی حاشیه زد و فتاوی او در میان مقلدان قرار گرفت. البته در این ایام به "حجت الاسلام آقای آقا حسین امام" خوانده می‌شد (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۴۰۵).

آیت‌الله بروجردی با اصرار علما به قم دعوت شد تا به سامان‌دهی زندگی مردم متدین ایران و جهان تشیع بپردازد؛ ولی به دلایلی این اتفاق دنبال نشد و آیت‌الله وارد گود سیاست نگردید و از حیث اندیشگی و رفتاری، مواضعی را

اتخاذ کرد که در مقابل اندیشه و رفتار آنانی قرار داشت که تلاش کرده بودند وی به قم بیاید و رهبری جامعه را برعهده بگیرد؛ وی سیاست‌پرهیز بود (فرهنگ اندیشه، ۱۳۸۱ و دوانی، بی‌تا، ج ۲: ۳۳۸). آیت‌الله بروجردی علل سیاست‌پرهیزی خود را در دو چیز خلاصه می‌کرد:

۱. "مرتبط‌نبودن کارها و حوادث سیاسی با شرع و شرعیت" (مؤید ادعای ما). این سخن و موضع وی درباره‌ی تحریم رفراندوم انحلال مجلس هفدهم است که می‌گوید:

«چون رفراندوم امری است سیاسی، و انحلال مجلس هفدهم ارتباطی با شرع و اصول دین ندارد، نمی‌توانم در این خصوص اعلامیه‌ای بدهم و شرکت مردم را در امر رفراندوم تحریم کنم (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۳).

۲. "ترس از اشتباه کردن در سیاست". چون گفته شده «اشتباهات در مشروطه، به‌خصوص آنچه که منجر به شهادت آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری شد، تأثیر بسیاری در عدم دخالت بروجردی در سیاست داشت (جعفریان، ۱۳۸۲: ۲۸). مؤید این مدعا سخنان خود مرحوم بروجردی است که می‌گفتند: در جلسات مشورتی مرحوم آخوند خراسانی بودم و دیدم که ایشان درباره‌ی شیخ فضل‌الله اشتباه کرد و ترس در سیاست آن است که من هم دچار چنان اشتباهاتی شوم (دوانی، ۱۳۶۶: ۲۵)؛ اشتباهی که به‌زیان مسلمین ختم گردد (هاشمیان‌فر، ۱۳۹۰: ۱۱۱ و حسینیان، ۱۳۸۰: ۴۰۸). به خاطر این دلایل بود که می‌گفتند: «من به امور مملکتی هیچ‌گونه دخالتی نمی‌کنم؛ من فقط روی امور شرعی دخالت می‌نمایم» (مرکز بررسی اسناد، ۱۳۷۸: ۶۹).

آیت‌الله بروجردی اگرچه به‌طور مستقیم از دخالت در سیاست - به‌دلایل پیش‌گفته - پرهیز داشتند، ولی اقدامات ایشان در طول ۱۶ سالی که در قم بودند، بستری را برای سیاست‌ورزان حوزه‌ی علمیه مهیا کرد (جعفریان، ۱۳۸۲: ۷ و ۸)؛ اقداماتی که از تصحیح، نشر و چاپ کتاب برای طلاب گرفته (دوانی، ۱۳۴۰: ۸۲-۸۸) تا ایجاد ارتباط با شیعیان خارج از کشور و اعزام نمایندگان هم‌چون محمد محقق‌ی و مهدی حائری به برخی از کشورهای اروپایی و امریکایی (مکتب اسلام، ۱۳۳۹: ۶۵-۶۹)، تأسیس مجله، ایجاد ارتباط با علمای مصر و شرکت در تأسیس دارالتقریب که نشان از جهانی‌شدن اندیشه‌ی دینی و مذهبی روحانیت داشت؛ در نهایت نیز، تربیت نسلی از فضلا که در دوره‌ی بعد شمار زیادی از آنان - هم به‌لحاظ علمی و هم سیاسی - نقش فعالی را در حوزه‌ی علمیه عهده‌دار شدند.

با این وجود، سیمایی که از آیت‌الله بروجردی در قاب ذهن ما شکل گرفته، این است که وی مرجعی سیاست‌پرهیز بود. نویسنده برای اثبات مدعای خود و برای ارائه‌ی تحلیلی شفاف‌تر، مقاله را با محورهای زیر دنبال خواهد کرد:

۱. شناخت جریان‌ات و حوادث دوران آیت‌الله بروجردی که مرتبط با سیاست بودند؛ مثلاً جریان فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران.

۲. شناخت و معرفی حوادثی که از جانب رژیم ایجاد شد و آیت‌الله بروجردی نسبت به آن‌ها واکنش نشان داد؛ مانند اصلاحات ارضی و موارد دیگر.

۳. معرفی مراجع و مجتهدین هم‌دوره‌ی آیت‌الله بروجردی و بیان مواضع آنان.

جریان‌ات، حوادث سیاسی و مواضع آیت‌الله بروجردی

موضوع این بخش از مقاله، جریان‌ات و حوادثی است که در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی اتفاق افتاد و موجب این شد تا واکنش‌ها، مواضع و تجربه‌ی سیاست‌ورزی آیت‌الله در تقابل یا همراهی با آن به‌نمایش گذاشته شود. معمولاً تحلیل‌گران نیز براساس این مواضع و رفتارها، میزان مشارکت سیاسی ایشان را ارزیابی می‌کنند و به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند که آیا آیت‌الله بروجردی فردی سیاسی بود یا به جدایی بین دین و سیاست می‌اندیشید؟ آیا اقتضائات زمانه، ایشان را به این عکس‌العمل‌ها کشاند یا نه؟ ما نیز برای درک بهتر این مسائل و یافتن پاسخ‌های منطقی در این زمینه، بهتر دیدیم که به جریان‌ات و حوادث سیاسی‌ای که در دوره‌ی ایشان اتفاق افتاده بود، بپردازیم.

الف. فدائیان اسلام و آیت‌الله بروجردی

با گذشت ۴۴ سال از نهضت مشروطه، روحانیت وارد مرحله‌ی دیگری از تجربه‌ی سیاست‌ورزی شده است؛ دورانی که بدون گروه فدائیان اسلام نمی‌توان به سیاست‌ورزی روحانیت پرداخت. به‌گفته‌ی برخی از صاحب‌نظران حوزوی، یکی از مجاری درگیر شدن حوزوی علمیه‌ی قم با سیاست و مباحث سیاسی در سال‌های ۱۳۲۹ - که تازه پنج‌سال از مرجعیت مطلق بروجردی سپری شده است - سخنرانی‌های فدائیان اسلام از جمله شهید نواب صفوی و شخصیت دوم فدائیان اسلام "عبدالحسین واحدی" می‌باشد (هاشمی رفسنجانی، بی‌تا: ۱۰۸-۱۰۹؛ زیدی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). این دوران، دورانی است که خیلی‌ها از نواب صفوی تأثیر پذیرفته‌اند. از باب

مثال، می‌توان به تأثیرپذیری مقام معظم رهبری - که از طلاب مدرسه‌ی سلیمان خان مشهد بودند - اشاره داشت. ایشان می‌گویند: اولین جرقه‌های انقلابی را نواب صفوی در ما به‌وجود آورد و حالت رنگ‌پذیری از نواب سبب شد که در دهه‌ی ۳۰، اولین حرکت مبارزاتی ما (روحانیون) شروع شود (سایت رهبر معظم انقلاب: <http://www.leader.ir>).

با عنایت به این که اختلاف میان آیت‌الله بروجردی و فدائیان اسلام امری مسلم و روشن است، اما این که این اختلاف تا چه حد و به چه دلیلی بوده است، نیازمند تحقیق و جست‌وجوی بی‌غرضانه است؛ در این مقاله، فقط تا اندازه‌ای که بتوان به تجربه‌ی سیاست‌ورزی آیت‌الله بروجردی اشاره داشت، اکتفا کرده و بحث را در دو سطح (اجمالی و تفصیلی) دنبال خواهیم کرد.

الف. سطح اجمالی

درباره‌ی میزان اختلاف باید گفت که این امر از سخنرانی علیه هم، تا درگیری فیزیکی و کتک‌زدن نیز پیش رفت. در اسناد تاریخی می‌خوانیم: «فدائیان اسلام، مشی سیاسی آیت‌الله بروجردی را نفی کرده و در مخالفت، تا مرحله‌ی پخش اعلامیه و سخنرانی بر ضد وی پیش رفتند» (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۱۶-۴۱۷؛ دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۵-۳۷۶) و این مشی ادامه پیدا کرد و به‌جایی رسید که با توزیع اعلامیه‌ی ۱۴ خرداد ۱۳۲۹ به درگیری فیزیکی و زدوخورده علیه هم نیز رسید (رهنا، ۱۳۸۴: ۹۰-۹۴).

آیت‌الله بروجردی نیز مشی مبارزات سیاسی "فدائیان اسلام" را نمی‌پذیرد و برخی از رفتارهای آنان را غصبی می‌داند؛ لذا در مقابل آنان واکنش نشان داده و می‌گوید: «آخر دعوت به اسلام و مبارزه برای اسلام که بدین صورت نیست؛ با تهدید و غصب اموال مردم که نمی‌شود مبارزه کرد» (هاشمیان‌فر، ۱۳۹۰: ۱۱۹؛ سلطانی طباطبایی، ۱۳۷۰: ۳۷). فدائیان اسلام به این سخنان واکنش نشان دادند. نواب صفوی ضمن بیان این مطلب که هدف ما مقدس است و برای این که کارشان غیراسلامی جلوه پیدا نکند، به سیره‌ی رسول‌الله اشاره می‌کند و در پاسخ آیت‌الله می‌گوید:

«ما به قصد "قرض" می‌گیریم؛ آن‌چه می‌گیریم، برای تشکیل حکومت علوی است. هدف ما مقدس و مقدم بر این‌هاست. هنگامی که حکومت علوی را تشکیل دادیم، قرض مردم را می‌پردازیم.



پیامبر(ص) هم در هنگامی که ضعیف بود، چنین می‌کرد؛ چنان‌که در جریان ایل قریش چنین کرد و این عمل را جایز می‌شمرد» (هاشمیان‌فر، ۱۳۹۰: ۱۱۹؛ سلطانی طباطبایی، ۱۳۷۰: ۴۳-۴۴).

ب. سطح تفصیلی

در توضیح تفصیلی، جهت تشریح و تبیین مناسبات آیت‌الله بروجردی با فدائیان اسلام (به‌طور عام) و نواب صفوی (به‌طور خاص)، می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱. اعزام نیرو به فلسطین

با این‌که محور کاشانی-نواب، فعالیت‌های خود را در حمایت از فلسطین از اواخر دی‌ماه ۱۳۲۶ آغاز کرده بودند، کاشانی و نواب در سال ۱۳۲۷ تلاش کردند عملاً نیروهایی به فلسطین اعزام کنند؛ بدین‌جهت فدائیان اسلام در قم مشغول تبلیغات برای اعزام نیرو به فلسطین شدند و دفتری را در مدرسه دارالشفا باز کرده و از داوطلبان ثبت‌نام به‌عمل آوردند. با این‌که آیت‌الله خوانساری با صدور اعلامیه‌ای این اقدام فدائیان اسلام را تأیید و از آن پشتیبانی نمودند؛ ولی آیت‌الله بروجردی نه‌تنها با این امر مخالفت کردند، بلکه در مقابل خوانساری قرار گرفته و در جلسه‌ی مشترکی که باهم داشتند، ضمن انتقاد به وی می‌گوید: شخصی مثل شما نباید به کاری که عاقبت آن روشن نیست و ثمره‌ای ندارد، اقدام کند (دهنوی، ۱۳۶۱: ۴۶؛ رهنما، ۱۳۸۴: ۳۲). این موضع بروجردی درباره‌ی اعزام نیرو ادامه پیدا می‌کند، تا این‌که در ۹ خرداد ۱۳۲۷، وی بیانیه‌ای به‌زبان عربی و با امضای حسین الطباطبایی البروجردی صادر می‌کند که در آن خبری از جمع‌آوری نیرو و اعزام نیرو به فلسطین نیست؛ بلکه در آن بیانیه - که با آیه‌ای از قرآن شروع شده بود - از خدا طلب یاری و از مسلمانان ایران و سایر کشورهای جهان نیز خواسته می‌شود که در حق یهود نفرین کنند و در حق برادران مسلمان دعا کنند که در این میدان جنگ فاتح گردند (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۵۶-۴۵۹؛ رهنما، ۱۳۸۴: ۳۳).

۲. ورود جنازه‌ی رضاشاه به قم

براساس برنامه‌های ازپیش‌تعیین‌شده، جنازه‌ی رضاشاه باید از قاهره توسط هواپیما به اهواز، سپس با قطار از طریق اندیمشک، دورود، اراک به قم حمل شده

و در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ به تهران برسد؛ البته وقتی در ۱۶ اردیبهشت به قم رسید، باید برای اجرای مراسم مذهبی به داخل صحن و حرم مطهر آورده شود. از این رو از سوی محمدرضاشاه نماینده‌ی مخصوص خود را نزد مراجع می‌فرستد تا یکی از آنان را قانع کند که بر جنازه‌ی شاه نماز گزارند؛ ولی خوانساری و صدر جواب رد می‌دهند و حجت خود را به ناشنوایی می‌زنند و بروجردی نیز اعلام می‌دارد که با جوّ موجود صلاح نیست شرکت کنم؛ از سوی دیگر، فدائیان اسلام فضای قم را طوری آماده کرده‌اند که کسی از روحانیون (اعم از طلاب و مجتهدین) جرأت حضور در مراسم تشییع رضاشاه را ندارند. نواب صفوی روحانیون را تهدید کرده بود که در صورت شرکت، آن عمامه به سر دیگر حق زندگی ندارد. یا در نامه‌ای به آیت‌الله بروجردی می‌نویسد و یادآوری می‌کند... هرکسی در این قضیه کم‌ترین مساعدتی بنماید، جنایت و ناپاکی‌اش بر جامعه روشن می‌شود؛ سهل است، ایمان او هم مورد بحث قرار گیرد.

هم‌چنین تهدیدی از جانب غلامحسین واحدی به سیدمرتضی برقی می‌شود. این تهدید حکایت‌گر وحشتی است که فدائیان اسلام در دل آن افرادی انداخته بودند که می‌خواستند مجری سیاست‌های پهلوی شوند. ماجرا از این قرار بود که وقتی قرار شد برقی در مجلس ختم رضاشاه منبر برود، واحدی، پشت پاکت مقوایی سیگار هما - که به دست برقی رساند - نوشت: اگر در مجلس ختم از رضاخان قلدر - این مرد جهنمی - منبر رفتی، شکمت را مانند سگ پاره می‌کنیم. این تهدیدات را روحانیون نمی‌توانستند جدی بگیرند؛ چون از عملکرد فدائیان اسلام مطلع بودند. از این رو نه کسی نماز خواند و نه کسی از روحانیت جرأت پیدا کرد که در مراسم شرکت کند. بدین جهت رژیم برای حفظ آبرو، عده‌ای از زیارت‌نامه‌خوان‌های حرم حضرت معصومه را بردند و عمامه سرشان گذاشتند و عبا بر دوششان انداختند و در مسیر جنازه حرکت دادند (رهنا، ۱۳۸۴: ۸۱-۸۷؛ دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۱).

اگرچه فدائیان اسلام، به‌خصوص با فعالیت‌های عبدالحسین واحدی، توانسته بودند اسلام سیاسی را در قم میان طلاب تبلیغ کنند و جایگاهی را برای خودشان در میان حوزه‌ی علمیه مدعی شوند، ولی همه‌ی این پندارها یک ماه بعد از تشییع جنازه‌ی رضاشاه - یعنی در ۱۰ خرداد ۱۳۲۹ - وقتی آیت‌الله بروجردی در سر کلاس به شرح وظایف طلاب می‌پردازد و طلاب را از پرداختن به علوم‌ی که

خارج از علوم روحانی است، باز می‌دارد و افرادی را از ردیف طالبین علوم دینی خارج و مردود و مطرود اعلام می‌کند، فعالیت برای فدائیان بسیار مشکل و غیرممکن می‌شود. از آن سخت‌تر این است که نقل شده است آیت‌الله بروجردی در این درس گفته‌اند که اینان (فدائیان اسلام) با این موقعیت و وضع مرجعیت من مخالف‌اند؛ کسانی که از این گروه حمایت می‌کنند، انسان در عدالت و اسلامیت آنان شک می‌کند (رهنما، ۱۳۸۴: ۸۹؛ واعظزاده‌ی خراسانی، ۱۳۷۰: ۲۲۸؛ عراقی، ۱۳۷۰: ۴۸). چهار روز بعد از سخنان آیت‌الله بروجردی و شش روز قبل از بازگشت کاشانی از تبعید لبنان، یعنی در ۱۴ خرداد ۱۳۲۹، اتفاقی که نباید بیفتد، افتاد و به خاطر این اتفاق، پرونده‌ی فعالیت فدائیان اسلام در قم مختومه اعلام شد. چون در این روز دو تن از اعضای فدائیان اسلام، به نام‌های واحدی و سیدهاشم حسینی، در اعلامیه‌ای که در آن از سویی نوشته بودند: حضرت آیت‌الله بروجردی! گمان نمی‌کنیم غیرت دینی شما از آیت‌الله قمی کم‌تر باشد؛ و از سوی دیگر، مردم را برای استقبال از کاشانی دعوت کرده بودند و اصرار بر توزیع و پخش آن اعلامیه داشتند تا تکلیف آنان با آیت‌الله بروجردی و پیروانش روشن شود. با این که عده‌ای مخالفت (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۶) و تلاش کردند تا این اعلامیه توزیع نشود، ولی نهایتاً اعلامیه در ۱۴ خرداد ۱۳۲۹ پس از نماز مغرب آیت‌الله خوانساری توزیع می‌گردد. هنوز توزیع اعلامیه در میان صف دوم نمازگزاران به اتمام نرسیده بود که درگیری شروع می‌شود و اعلامیه جمع‌آوری شده و با چوب و چماق به جان اعضای فدائیان اسلام می‌افتند که در نهایت فدائیان برای حفظ جان خود به صحن مطهر حضرت معصومه پناه می‌برند. بعد از این حادثه بود که نواب، شبانه خود را به قم می‌رساند تا با آیت‌الله بروجردی ملاقاتی داشته باشد. با این که آیت‌الله خوانساری و صدر هم واسطه شدند و تلاش کردند تا نواب با بروجردی ملاقات داشته باشد، ولی موفق نشدند و آیت‌الله بروجردی زیربار نرفت و به جریان فدائیان اسلام در قم خاتمه داده شد (رهنما، ۱۳۸۴: ۹۰-۹۴).

ب. مواجهه‌ی آیت‌الله بروجردی با حوادث سیاسی دوران پهلوی

همان‌گونه که گفته شد با این که آیت‌الله بروجردی به دلیل زیان‌رساندن به مسلمین، کم‌تر در وادی امور سیاسی حضور پیدا می‌کرد، ولی «در مورد حراست از شان دینی تا آن حد مراقب و مواظب بود که هر جا فرصتی پیش می‌آمد،

استفاده می‌کرد و به هر کس که مؤثر بود، پیام می‌داد؛ چه برای شاه و یا برای دولت (سلیمی، ۱۳۸۶: ۲۵؛ فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۸۵). لذا در جریان اصلاحات ارضی، اگرچه حکومت پهلوی بر این باور بود که از سوی مرجعیت خطری متوجه دولت نخواهد شد، به‌طور احتیاط‌آمیزی اصلاحات مورد نظرش را به اجرا گذاشت؛ در مرحله‌ی اولش با اعتراض و مخالفت شدید علمای حوزه‌های علمیه مواجه نگردید (روح‌بخش، ۱۳۸۱: ۲۷). ولی بعدها واکنش‌های مخالفی را با خود به‌همراه داشت که موجب تکدر خاطر شاه می‌گردد. از این‌رو در پیامی به آیت‌الله این نکته را متذکر می‌گردد که این کارها را عبدالناصر در مصر انجام داده، ولی علمای اهل تسنن اعتراضی نکردند و حرفی نزده‌اند؛ ولی در عوض، ما در ایران هنوز کاری انجام نداده‌ایم، آقا مکدر و ناراحت شده‌اند! آیت‌الله بروجردی در پاسخ پیغامش، شاه را به این مطلب توجه می‌دهد که در آن‌جا، اول رژیم سلطنتی برچیده شد، سپس به این کارها پرداختند (شیخ فرشی، ۱۳۸۰: ۲۱۴؛ باقری، ۱۳۷۴: ۶۴؛ کرباسچی، ۱۳۸۰: ۱۹۸). وی درباره‌ی اصلاحات ارضی کوتاه نیامد و در نامه‌سرگشاده‌ای به آیت‌الله بهبهانی، می‌کوشد تا هرگونه اصلاحات ارضی را - با اعلام این‌که اسلام حامی حق مالکیت خصوصی است - تحریم کند (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۲۲) و اعلام می‌دارد: «تا زنده‌ام، نمی‌گذارم این کارها (اصلاحات ارضی) انجام بشود» (کرباسچی، ۱۳۸۰: ۲۰۱).

ج. مراجع و مجتهدین هم‌دوره‌ی آیت‌الله بروجردی؛ تقابل یا تعامل؟

شناخت و معرفی ایده، رفتار و مواضع حوزویان با تمامی سلسله‌مراتب‌شان، یعنی از مراجع و مجتهدین ولایی گرفته تا مجتهدین غیرمرجع و روحانیون مبلغ و دعوت‌گران سیاسی‌ای (یعقوبی، ۱۳۹۱: ۳) که هم‌زمان با آیت‌الله بروجردی بوده‌اند، می‌تواند ما را در مطالعه‌ی تجربه‌ی سیاست‌ورزی آیت‌الله بروجردی یاری کند تا اندیشه‌ی سیاسی ایشان را دقیق‌تر و با تیزبینی بیش‌تر دنبال نماییم.

۱. اختلافات آیت‌الله بروجردی (مرجع صاحب رساله) با آیت‌الله کاشانی (مرجع بدون رساله)

سال ۱۳۲۴ ه.ش سالی است که آیت‌الله بروجردی به‌واسطه‌ی اصرار علمای قم و تهران، پا به‌عرصه‌ی مرجعیت مطلق شیعه در قم می‌گذارد. در این سال، آیت‌الله کاشانی ۶۴ ساله است و در زندان به‌سر می‌برد؛ چون در ۲۷ خرداد ۱۳۲۳ در کلاب‌دره‌ی شمیران بازداشت شده و تا آخر شهریور ۱۳۲۴ به‌جرم فعالیت علیه متفقین زندانی بوده است. وی پس از گذراندن ۱۵ ماه حبس در زندان‌های

انگلیسیها در اراک، سپس زندان روس‌ها در رشت، و نهایتاً در زندان پاپه‌لوگان کرمانشاه، وارد تهران می‌شود (رکن‌آبادی، ۱۳۷۹: ۳۳-۳۴).

کاشانی، همانند بروجردی، شاگرد آخوند خراسانی و مشاور ایشان در جنبش مشروطه بود؛ اما دیدگاه آن‌دو درباره‌ی سیاست از هم‌دیگر زاویه پیدا می‌کرد. کاشانی با مشی رابطه‌ی دین و سیاست وارد صحنه‌ی مبارزات و حیات اجتماعی و سیاسی می‌شد؛ ولی بروجردی با پرهیز از دخالت در سیاست روزگار می‌گذراند. با این‌که کاشانی در ۲۵ سالگی به‌درجه‌ی اجتهاد رسید، هیچ‌وقت از خود رساله‌ی عملیه به‌یادگار نگذاشت؛ ولی ادعای رهبری جهان تشیع را داشت و می‌گفت:

«مروز هیجده میلیون نفر ایرانی، راهنمایی و توصیه‌ها و رهبری مرا پذیرفته‌اند؛ نه فقط ایران و مسلمانان سایر کشورهای اسلامی، بلکه مسلمانان روسیه نیز صریحاً اعلام کرده‌اند که برای جهاد عمومی منتظر دستور من هستند. مردم حق‌شناس ایران مرا مورد تکریم و احترام قرار داده و مطیع نظرات و دستورات من هستند و مرا پیشوای روحانی و سیاسی خود می‌شناسند» (رهنما، ۱۳۸۴: ۲۰).

او که مبارزه‌اش را در ایران علیه استبداد و استعمار، از سال ۱۳۲۰ه.ش (سه سال قبل از ورود آیت‌الله بروجردی به قم) شروع کرده بود، از حمایت مجتهدینی هم‌چون: آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله محمد کلباسی، آیت‌الله بهالدین محلاتی، آیت‌الله محمود روحانی قمی، آیت‌الله عباسعلی شاهرودی، آیت‌الله خلیل کمرهای، آیت‌الله محمدباقر کوه کمرهای؛ و مجتهدین نامدار دیگری چون چهارسوقی، مرتضی مدرس، مهدی نجفی، حسین خادمی و دیگران در دنبال کردن مبارزات سیاسی ضداستعماری خود بهره‌مند بود (بیل، ۱۳۷۲: ۱۵۳-۱۵۴)؛ و برای خود جایگاهی را تعریف نموده بود که بر آن اساس، هم رهبری سیاسی و هم رهبری دینی را باید دنبال می‌کرد. وی اظهار می‌داشت: «من سرمایه‌ی این مملکت هستم؛ من فقط رهبر مسلمین ایران نیستم، بلکه همه‌ی مسلمانان جهان کراراً اعتماد خودشان را نسبت به من ابراز داشته‌اند» (رهنما، ۱۳۸۴: ۹۷۶).

کاشانی با این شجرنامه‌ی علمی و مبارزاتی نمی‌تواند همانند بروجردی در جریان نهضت نفت ورود پیدا کند. با این‌که کاشانی دلایل اختلاف خود با مصدق را با شعار تکلیف دینی و تقدم تکلیف دینی بر تکلیف وطنی دنبال می‌کرد، ولی آن نفوذ و تأثیر خود را نداشت؛ این فقدان نفوذ و تأثیر، موجب

سیاست متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست و یکم
- تابستان ۹۷

اندیشه‌ی سیاسی
آیت‌الله بروجردی:
سیاست‌ورزی یا
سیاست‌پرهیزی
(۱۱۵ تا ۱۳۰)

اختلاف، شکاف و احساس فاصله میان این دو مرجع شد. اگرچه اختلافات آیت‌الله بروجردی با آیت‌الله کاشانی و بالعکس، به بحران و شکاف عمیق و آشکار نرسید، ولی با متن‌خوانی متون و تحلیل محتوای مباحثات و گفت‌وگوی آنها می‌توان حکایت اختلاف عمیق فی‌مابین آن دو را فهمید. برای مثال، می‌توان به نطق ۱۹ دی ۱۳۲۶ کاشانی اشاره داشت که در این نطق، وی وضع مسلمانان در زمان یزید را بهتر از زمان خود معرفی می‌کند (رهنما، ۱۳۸۴: ۵۴؛ فرامرزی، ۱۳۹۱: ۲۱۱). در ادامه‌ی مقاله به مواردی که به‌واسطه‌ی آن می‌توان به اختلافات و دو نوع تجربه‌ی سیاست‌ورزی از جانب آن دو پرداخت، اشاره می‌کنیم.

کاشانی و تبعید سوم

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به‌دلیل سوء‌قصد به جان شاه، کاشانی در نوک پیکان اتهام قرار گرفت؛ از این رو در ۱۷ بهمن ۱۳۲۷ دستگیر شده و به فلک‌الافلاک و سپس به لبنان تبعید شد. او که انتظار داشت آیت‌الله بروجردی نسبت به این امر و آزادی او اقدامی صورت بدهد، نه‌تنها موضع‌گیری آیت‌الله را مشاهده نمی‌کند، بلکه ده روز بعد از سوء‌قصد به‌جان شاه، با تلگراف آقای بروجردی به شاه مواجه می‌گردد که وی تأثر خود را از این حادثه‌ی ناگوار اعلام داشته و عافیت و سلامتی شاه را خواستار شده‌اند. البته قضیه به‌همین جا ختم نمی‌شود؛ چون در پی بازداشت کاشانی، نواب صفوی جهت آزادی او هیأت ۷۰ نفری را به قم، جهت تظلم به منزل آیت‌الله بروجردی می‌فرستد؛ نتیجه‌ی این اقدام نیز این می‌شود که بیت آیت‌الله را محاصره می‌کنند و پس از ده روز، که به‌سوی تهران حرکت می‌کند، در حسن‌آباد دستگیر می‌شود. پیامد دیگر این اقدام این می‌شود که دو هزار نفر از روحانیون، طلاب و اهالی قم در مدرسه‌ی فیضیه تجمع کرده و خواستار اخراج افرادی می‌شوند که موجب مشاجرات و مداخلات سیاسی - که محل آسایش تحصیلات طلاب و روحانیون شده‌اند - می‌شوند و از آنان اظهار تنفر و بیزاری می‌کنند (رهنما، ۱۳۸۴: ۶۷-۶۹).

کاشانی که در لبنان دوران تبعیدش را می‌گذراند، وقتی از طرف مرجعیت و مردم واکنشی که به نفع او باشد و از او حمایت شده باشد را مشاهده نمی‌کند، حملاتش را بعد از شش ماه تبعید، علیه مرجع و مردم ایران آشکار کرده و اعلام می‌دارد:

«یک طبقه که بی‌دین هستند؛ که کاشانی کاری به آن‌ها ندارد. طبقه‌ی دیگر، متدین ترسوی بی‌فهم بی‌غیرت که جهت تبعیت از مرجع تقلیدش، هر حقیقتی را اسمش را سیاست می‌گذارد و کنارگیری می‌نماید. با آن که دخول در سیاست معلوم نیست به کدام آیه یا روایت حرام شده است (دهنوی، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ راهنما، ۱۳۸۴: ۷۳).

این تنها موردی از مواضع کاشانی در طعنه‌زدن به مرجعیتی نیست که از سیاست دوری گزیده و دیگران را نیز به آن تشویق می‌کند؛ چون یکی دیگر از مواردی که کاشانی با طعنه از کسانی که از سیاست دوری جسته‌اند، نکوهش می‌کند، قضیه‌ی به رسمیت شناختن دولت اسرائیل و ساکت ماندن علمای قم است. در این باره کاشانی به توتونچی می‌نویسد: «برادرم حق با آن‌هاست؛ چون نباید داخل سیاست بشوند و الا سهم امام (ع) را کسی به آن‌ها نمی‌دهد» (دهنوی، ۱۳۶۳: ۹۴؛ راهنما، ۱۳۸۴: ۷۴).

کاشانی و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و رفراندوم مصدق

یکی دیگر از جریان‌های فکری - سیاسی‌ای که می‌توان براساس آن به تشریح سیاست‌ورزی آیت‌الله بروجردی پرداخت، جریان و حادثه‌ی ملی‌شدن نفت است. چون واکنش وی درباره‌ی ملی‌شدن نفت براساس مستندات تاریخی این است که وی در این حادثه، دخالت مستقیم نکرده است. دلیل عدم دخالت ایشان را شفاف‌نبودن جریان و این که اول و فرجامش معلوم نیست، بیان کرده است. با این وجود به‌طور کامل بی‌تفاوت نمی‌ماند و به‌خاطر حساسیت کار و مردمی‌بودن نهضت، به روحانیت، از جمله آیت‌الله بهبهانی توصیه می‌کند که با این جریان مردمی مخالفت نکنند؛ دلیل‌اش را نیز این گونه بیان می‌دارد:

«من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش‌بینی کنم، وارد نمی‌شوم. این قضیه ملی‌شدن نفت را نمی‌دانم چیست؛ چه خواهد شد؛ و در آینده در دست چه کسی خواهد بود؟ البته روحانیت به‌هیچ‌وجه نباید با این حرکت مخالفت کند، که اگر با این حرکت مردمی مخالفت کند و این حرکت ناکام بماند، در تاریخ ایران ضبط می‌شود که روحانیت سبب این کار شده است» (دوانی، ۱۳۶۳، ج ۱۲:

۳۶۵؛ منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۲-۴۲۳).

جریان نهضت ملی‌شدن صنعت نفت که در ابتدا با همراهی روحانیت (در رأس آن کاشانی) همراه بود، در طول مسیر به‌خصوص بعد از فراندوم که کاشانی تلاش داشت اثبات کند این اقدام مصدق خلاف دین است، با مشکلاتی همراه شد و کاشانی یکی از مخالفین اصلی مصدق و سد راه اقدامات او شناخته شد. البته کاشانی، گروه‌ها، جریان‌ها و نشریات ضد مصدقی همگی چون به جایگاه آیت‌الله بروجردی اذعان داشتند، جهت تلاش کردند در حرکت‌ها و اقدامات خود علیه مصدق، آیت‌الله بروجردی را با خود همراه داشته باشند؛ ولی بروجردی از امور سیاسی کناره‌گیری می‌نمود و خود را وارد درگیری‌های ضد مصدقی نمی‌کرد. با این‌که درگیری کاشانی با مصدق متهم کردن دولت مصدق به اعمال خلاف شرع اسلام و این‌که مصدق کار مبعوض امام زمان (عج) را انجام می‌دهد، بود، ولی بازهم بروجردی واکنشی به طرف‌داری از کاشانی صورت نمی‌دهد و مخالفین مصدق نیز عقب‌نشینی نمی‌کنند و تلاش می‌کنند از هر راهی، پای مجتهدی که وزن و منزلت مذهبی او در میان مردم از همه بیش‌تر است را به صحنه‌ی سیاسی بکشانند.

در ادامه به برخی از شیوه‌ها و راه‌هایی که برای به‌میدان آوردن آیت‌الله بروجردی استفاده کرده، ولی موفق نشدند، اشاره می‌کنیم:

۱. تاکتیک شاخه‌ی نظامی مخالفین مصدق

این گروه اعلامیه‌ای آماده کردند که در آن نوشته شده بود: از پیشوای بزرگ روحانی و مرجع تقلید ملت ایران - حضرت آیت‌الله بروجردی - خواستار خواهیم شد برای حفظ دین و ناموس و استقلال مملکت، با قیام جوان‌مردانه‌ی خود علیه حکومتی که مرام کمونیستی را رواج می‌دهد، بار دیگر به عالم و عالمیان ثابت کند که هنوز مردم شرافت‌مند و وطن‌پرست می‌توانند به یاری خداوند متعال، ایران عزیز را نجات داده و از گرداب بدبختی و اسارت نجات دهند.

۲. ایجاد وحشت از غالب‌شدن کمونیست‌ها

یکی دیگر از راه‌هایی که می‌خواستند آیت‌الله بروجردی را به صحنه‌ی مبارزه علیه مصدق بکشانند، این مطلب بود که روزنامه‌ی شمس قنات‌آبادی (جلالی، ۱۳۷۹: ۴۲۶-۴۷۸) وحشت کمونیست‌شدن ایران به دست مصدق را مطرح می‌کند و می‌نویسد: حکومت مصدق فرمان‌لنین را اجرا می‌کند و حزب توده تا چند روز دیگر برای لغو رسمیت مذهب جعفری قیام خواهد کرد.

۳. بی‌مسئولیتی مصدق در برابر احکام اسلامی

روزنامه‌ی شمس قنات‌آبادی در ۲۱ مرداد ۱۳۳۲ نوشت: حضرت آیت‌الله بروجردی؛ آیا اطلاع دارید مصدق اجرای قانون منع مسکرات را یک‌سال تاخیر انداخته است؟! هم‌چنین میراشرفی (در همین روزنامه‌ی قنات‌آبادی) با استناد به رساله‌ی دکترای مصدق می‌نویسد: مصدق براین نظر است که قرآن کتاب کاملی نیست؛ آیه‌های قرآن معنی ندارد و حکم قرآن حکم خدا نیست (راهنما، ۱۳۸۴: ۹۷۴-۱۰۰۹). همه‌ی این تلاش‌های ضدمصدقی برای این بود که بروجردی وارد صحنه‌ی مبارزاتی علیه مصدق شود. با وجود این همه تلاش‌ها و تاکتیک‌ها، نه رهبران ضدمصدقی هم‌چون کاشانی و بهبهانی، و نه گروه‌های حامی آن‌ها، نتوانستند حکمی از آیت‌الله بروجردی بگیرند تا علیه مصدق و اقدامات او به کار بندند.

نتیجه‌گیری

روحانیت شیعه پس از مشروطه، به‌خاطر ضربه‌ی سختی که به او وارد شده بود، در سطح روحانیت ولایی و مجتهد اعلم، سیاست انزوا را مبنای روش و مواضع خود قرار داد. شاهد این مدعای ما، فضای فکری و سیاسی دوران رضا شاه و محمدرضا شاه است که با سیاست‌های ضددینی و اقدامات علیه روحانیت پیگیری می‌شد؛ اما با تجربه‌ی سیاست‌ورزی توأمان با سیاست انزوای بزرگانی هم چون آیت‌الله حائری و بروجردی مواجه بود. در سطحی پایین‌تر از روحانیت ولایی، شاهد سیاست‌ورزی روحانیونی هم‌چون حاج آقا نورالله اصفهانی، شهید مدرس، آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام هستیم که صحنه‌ی سیاست را خالی نگذاشتند و تاریخ روحانیت را با سیاست‌ورزی همراه ساختند. البته باید عنایت داشت که مرجع بزرگی هم‌چون آیت‌الله بروجردی، نقش بنیادی‌ای در حفظ اساس روحانیت، دفاع از روحانیت و جان بخشیدن به نظام حوزوی ایفا نمودند؛ چون تکیه‌ی اصلی مرجعیت در این دوره روی تقویت حوزه‌ی علمیه و سیاست‌پرهیزی بود. البته این نکته هم لازم به ذکر است اگرچه در دوران تجربه‌ی سیاست‌ورزی آیت‌الله بروجردی، جریاناتی چون فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی و حوادث دوران محمدرضا شاه را داشتیم که سیاست‌ورزی آیت‌الله را با علامت سوال مواجه می‌ساخت، ولی در مجموع، بررسی وضعیت تجربه‌ی سیاست‌ورزی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در دوره‌ی مرجعیت آیت‌الله بروجردی منجر به پیدایش طلاب جدیدی شد که با تغییر از سیاست‌گریزی به سیاست‌پذیری، فصل جدیدی

را در سیاست‌ورزی حوزه‌ی علمیه‌ی قم رقم زد.

منابع

سیاست متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

اندیشه‌ی سیاسی
آیت‌الله بروجردی:
سیاست‌ورزی یا
سیاست‌پرهیزی
(۱۱۵ تا ۱۳۰)

۱. آبراهامیان، یراوند (۱۳۷۸). ایران بین دو انقلاب. ترجمه: کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز (ج ۲).
۲. باقری، علی (۱۳۷۴). خاطرات ۱۵ خرداد (ج ۲). تهران: انتشارات حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۳. بدلا، سیدحسین (۱۳۷۸). هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سیدحسین. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴. بیل، جیمیز (۱۳۷۲). مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی. ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران: نشر گفتار (ج ۳).
۵. جعفریان، رسول (۱۳۸۲). مرجعیت سیاسی شیعه، مجله زمانه، فروردین و اردیبهشت، ش ۷ و ۸.
۶. جلالی، غلامرضا (۱۳۷۹). مطبوعات حوزه و دانش‌آموختگان حوزوی از مشروطه تا انقلاب اسلامی، مجله‌ی حوزه، مهر و آبان، ش ۱۰۰.
۷. حائری یزدی، مهدی (۱۳۸۲). خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی. به‌کوشش: حبیب لاجوردی. تهران: کتاب نادر.
۸. حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۰). بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۹. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه‌ی امام (ج ۱). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. دهنوی، م (۱۳۶۱). آیت‌الله کاشانی (ج ۱). تهران: چاپخش.
۱۱. دوانی، علی (۱۳۴۰). زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی. بی‌جا: بی‌نا.
۱۲. — (۱۳۶۶). زمینه‌های انقلاب اسلامی به‌روایت خاطره، مجله یاد، ش ۶، سال دوم، بهار.
۱۳. — (۱۳۷۱). زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی. تهران: نشر مطهر.
۱۴. — (بی‌تا). نهضت روحانیون ایران (ج ۲). بی‌جا: بنیاد فرهنگی امام رضا (ع).
۱۵. رکن‌آبادی، غضنفر (۱۳۷۹). سیاست، دیانت و آیت‌الله کاشانی. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۶. رهنما، علی (۱۳۸۴). نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی. تهران: گام نو.
۱۷. روح‌بخش، رحیم (۱۳۸۱). نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۸. سایت مقام معظم رهبری:
<http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=11432>.
۱۹. سلطانی طباطبایی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۰). مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبایی، مجله حوزه، ش ۴۳-۴۴.
۲۰. سلیمی، حشمت‌الله (۱۳۸۶). مبارزات روحانیون و وعاظ مساجد به روایت اسناد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۱. شیخ فرشی، فرهاد (۱۳۸۰). تحلیلی بر نقش سیاسی عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۲. عبایی، محمد (۱۳۶۵). بخش دوم خاطره‌گویی مشترک؛ خاطرات محمد عبایی خراسانی، مجله یاد، سال دوم، ش ۵، زمستان.
۲۳. عراقی، مهدی (۱۳۷۰). ناگفته‌ها. تهران: رسا.
۲۴. علی‌آبادی، محمد (۱۳۷۹). الگوی زعامت. تهران: انتشارات لاهیجی.
۲۵. فرامرزی، فاطمه (۱۳۹۱). دین در ایران عصر پهلوی دوم. تهران: نشر علم.
۲۶. فرهنگ اندیشه (۱۳۸۱). گفتگو با دکتر مصطفی محقق داماد (بخش سوم). شماره ۲۲۰۳، دوشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۸۱.
۲۷. فلسفی، محمدتقی (۱۳۷۶). خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۸. کرباسچی، غلامرضا (۱۳۸۰). تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۹. لنکرانی، فاضل (۱۳۷۰). ویژه‌نامه‌ی آیت‌الله بروجردی، مجله حوزه، ش ۴۳-۴۴.
۳۰. مجله مکتب اسلام (۱۳۳۹). نسیم جانبخش اسلام در ساحل دریایچه آلستر، س ۲، ش ۴.
۳۱. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۶۸). قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (ج ۱). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
۳۲. منظورالاجداد، سید محمدحسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه‌ی اجتماع و سیاست. تهران: انتشارات شیرازه.
۳۳. هاشمی رفسنجانی، اکبر (بی‌تا). دوران مبارزه، خاطرات، تصویرها، اسناد و گاه‌شمار.
۳۴. هاشمیان‌فر، سیدحسن (۱۳۹۰). گونه‌شناسی رفتار سیاسی مراجع تقلید. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
۳۵. واعظ‌زاده خراسانی، محمد (۱۳۷۰). مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد واعظ زاده خراسانی، مجله حوزه، ش ۴۳-۴۴.
۳۶. یزدی، محمد (۱۳۸۰). خاطرات آیت‌الله محمد یزدی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۷. یعقوبی، عبدالرسول (۱۳۹۱). مراتب روحانیت و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ گروه علوم سیاسی، رساله‌ی دوره دکتری علوم سیاسی.